

پسر کهکشانشان

۱۵

ری اورایان • ترجمه‌ی امیرحسین میرزائیان



نخم مرغ‌های فضایی

تخم مرغ‌های فضایی

ری اورایان

تصویرگر: کالین جک

ترجمه‌ی امیرحسین میرزائیان

مدیر هنری و اجرایی جلد: حسین نیلچیان

صفحه‌آرا: مهتاب یعقوبی

لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۸/۸۳۸

چاپ اول: ۱۳۹۸ • تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۷۸-۹

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۸۶۰-۷

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.

سرشناسه: اورایان، ری O'Ryan, Ray

عنوان و نام پدیدآور: تخم مرغ‌های فضایی / ری اورایان

تصویرگر کالین جک: ترجمه‌ی امیرحسین میرزائیان.

مشخصات نشر: تهران: ذکر، کتاب‌های قاصدک.

مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص. / فرست: زاگ پسر کهکشان؛ ۱۰

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۷۸-۹

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۸۶۰-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیبا / یادداشت: عنوان اصلی:

c۲۰۱۴ / A galactic Easter! یادداشت: گروه سنی: ج.

موضوع: داستان‌های علمی Science fiction

موجودات فرازمینی -- داستان / موضوع: Extraterrestrial beings -- Fiction

شناسه افزوده: جک، کالین، تصویرگر Jack, Colin

شناسه افزوده: میرزائیان، امیرحسین، مترجم - ۱۳۶۴،

رده بندی دیویی: ۱۸۱۲/۶ [ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۲۶۵۴۷

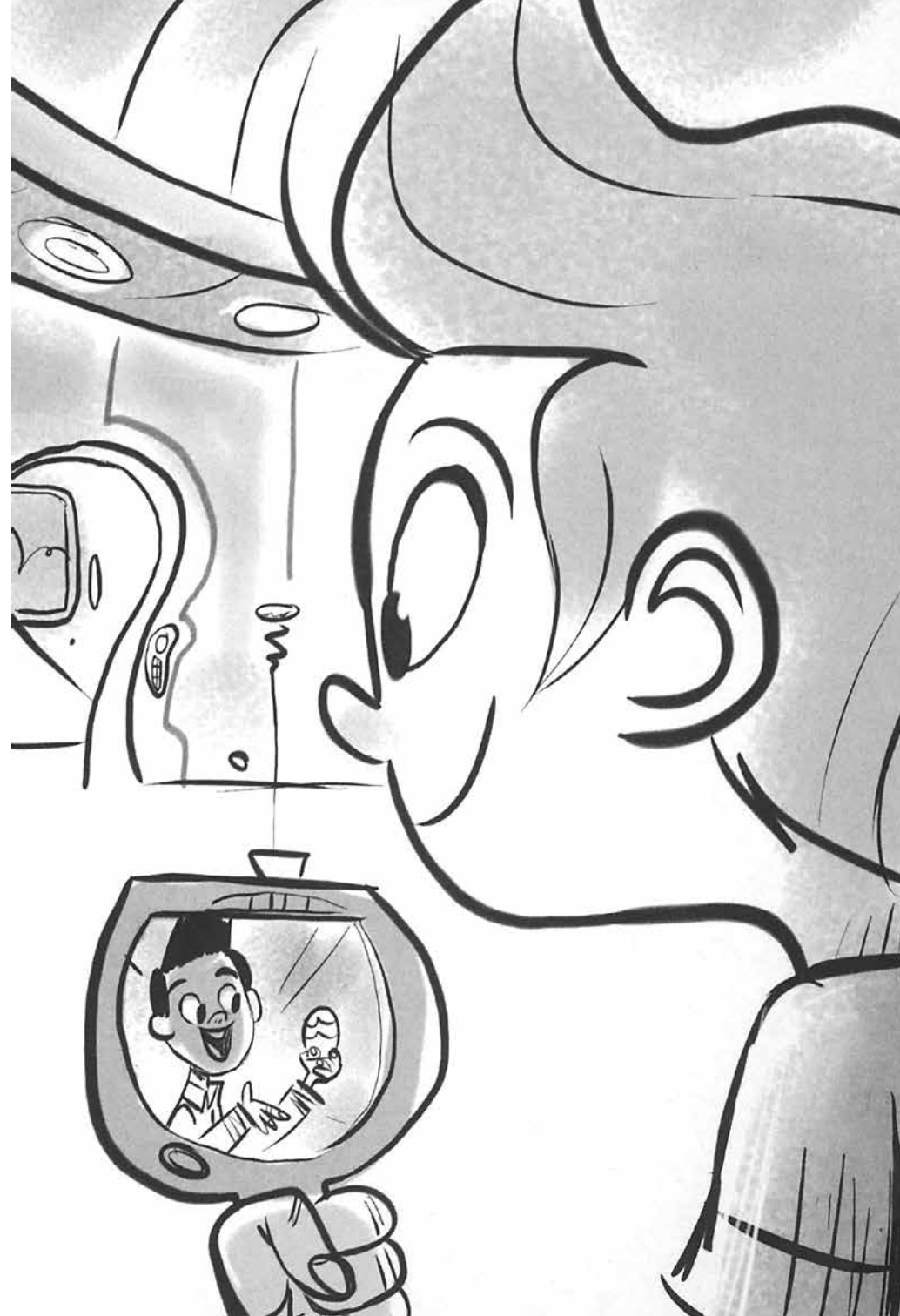
فهرست

- فصل ۱: جشن تخم مرغی ۵
- فصل ۲: سیاره‌ی آب‌نباتی ۱۳
- فصل ۳: روز بزرگ ۲۳
- فصل ۴: به گلوکو خوش آمدید! ۳۵
- فصل ۵: در راه مسابقه ۴۹
- فصل ۶: شروع مسابقات ۶۱
- فصل ۷: تخم مرغ‌های مخفی ۷۳
- فصل ۸: مسابقه‌ی دوی سه پایی ۸۷
- فصل ۹: تصمیم زاگ ۱۰۳
- فصل ۱۰: پایان خوش ۱۱۳



فصل ۱ جشن تخم مرغی

زاک نلسون به تلفن همراه فوق‌پیش‌رفته‌اش خیره شده بود. او روی صفحه‌ی نمایش تلفن همراه، صورت بهترین دوستش در کره‌ی زمین، برت را می‌دید. زاک و خانواده‌اش قبلاً در کره‌ی زمین زندگی می‌کردند اما حالا مدت‌ها بود که به سیاره‌ی نیولین اسباب‌کشی کرده بودند. زاک پرسید: «امروز می‌خواهی چکار کنی، برت؟»





بازی‌هایمان را یادت می‌آید؟»

زاک گفت: «البته که یادم می‌آید! مخصوصاً
پارسال که نتوانستم آن تخم‌مرغ را در هوا
بگیرم و بعدش تخم‌مرغ روی کفش‌های نوی
من افتاد!»
برت گفت: «مسابقه‌های دویدن با گونی را
چطور؟»

برت جواب داد: «می‌خواهیم تخم‌مرغ رنگ

کنیم.»

زاک می‌توانست روبرتا و

دارلین، دو خواهر

کوچک برت را

هم پشت سر او

بیند. دخترها

در حالی که یک

سبد تخم‌مرغ و

یک بسته آبرنگ در

دست داشتند داخل

اتاق دویدند.

زاک پرسید: «یادت

می‌آید وقتی که با هم تخم‌مرغ

رنگی درست می‌کردیم چقدر خوش

می‌گذشت؟»

برت گفت: «خیلی باحال بود. تو تخم‌مرغ



زاک کمی فکر
کرد و بعد گفت:
«درست نمی‌دانم،
برت. تا امروز که
چنین جشنی
اینجا ندیده‌ام. اما
اگر بخواهند جشن بگیرند،
وقتش همین موقع از سال
است.»



برت پرسید: «اصلاً
در نبولن تخم‌مرغ پیدا
می‌شود؟»



زاک گفت: «در نبولن مرغی
پیدا نمی‌شود که تخم‌مرغ پیدا بشود. ما به
جای تخم‌مرغ، تخم پرنده‌ی راندو می‌خوریم.
آن‌ها هم مثل توپ بیسبال گرد و بزرگ هستند.»



– مسابقه دویدن با گونی که خیلی خنده‌دار
بود، تاپ...تاپ...تاپ، می‌پریدیم و بعدش هم
تلاپ می‌افتادیم!

زاک و برت هردو با حالتی عصبی خندیدند.
در کره‌ی زمین، در کشوری که زاک و برت در آن
زندگی می‌کردند، این موقع از سال، وقت جشن
تخم‌مرغی بود.

برت پرسید: «خب، در سیاره‌ی نبولن چطوری
جشن تخم‌مرغی می‌گیرند؟»

زاک گفت: «ممنونم،
 آیرا. همین الان می‌آیم
 پایین. دریک، فعلاً باید
 بروم. جشن تخم‌مرغی
 خوش بگذرد! باز هم زود
 با هم تماس می‌گیریم و
 چت ویدئویی می‌کنیم!»
 - پس تا بعد، زاک.

زاک در حالی که از
 اتاقش بیرون می‌رفت
 تا با آسانسور به طبقه‌ی
 پایین برود و شام بخورد،
 با خودش فکر می‌کرد:
 امسال چطوری قرار است
 جشن تخم‌مرغی بگیریم؟



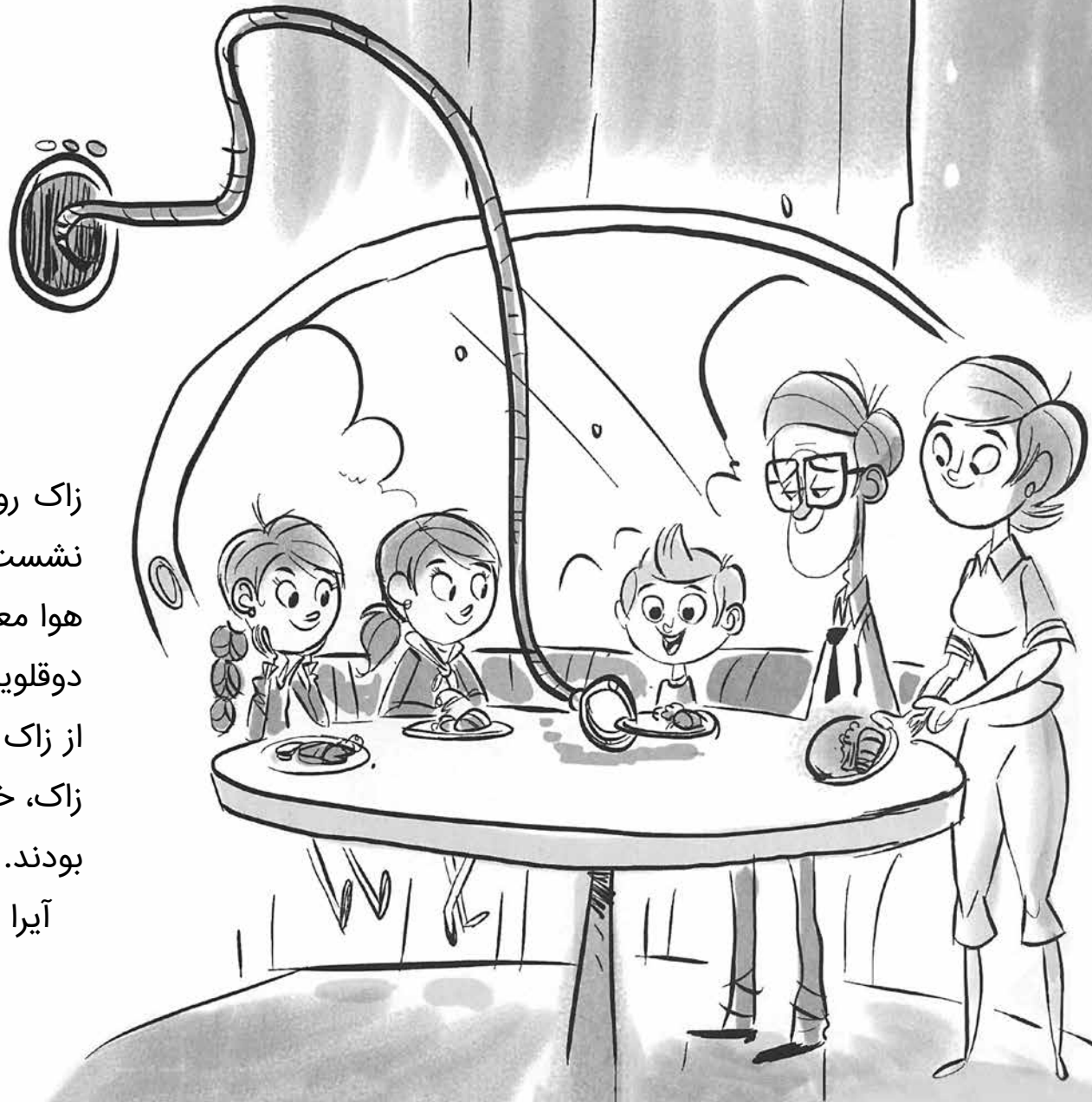
صدایی از بلندگوی بالای سر زاک گفت:
 «ببخشید که حرفتان را قطع می‌کنم، ارباب زاکِ
 خالی.»

زاک پرسید: «چی شده، آیرا؟»
 آیرا خدمتکار رباتیک خانگی خانواده‌ی
 نلسون بود. با وجود اینکه آیرا انسان نبود،
 مثل یکی از اعضای خانواده شده بود.
 آیرا گفت: «شام تا پنج دقیقه‌ی دیگر حاضر
 می‌شود.»

فصل ۲ سیاره‌ی آب‌نباتی

زاک روی صندلی‌اش پشت میز آشپزخانه نشست. صندلی‌ها کمی بالاتر از کف زمین، در هوا معلق بودند. بغل دست زاک، خواهرهای دوقلویش، شارلوت و کتی نشسته بودند. آن‌ها از زاک بزرگ‌تر بودند. آن طرف میز، پدر و مادر زاک، خانم شلی و آقای اوتو نلسون نشسته بودند.

آیرا گفت: «شام آماده است.»



اما پدر که داشت غذا می‌خورد،
دهانش پر بود و نمی‌توانست
جواب بدهد.

دوقلوها ادامه دادند:

- امسال هم تخم‌مرغ

رنگ می‌کنیم و...

- ... بازی پیدا کردن

تخم‌مرغ‌های مخفی...

- ... و خرگوش‌های شکلاتی که داخلشان

جایزه‌های کوچک دارند...

- ... منتظرمان هستند؟



یک شکاف در دیوار آشپزخانه
باز شد، دستی ربّاتی از آن بیرون
آمد و بشقاب‌های غذا را که
از آن‌ها بخار بلند می‌شد
جلوی اعضای خانواده گذاشت.
مادر گفت: «ممنون، آیرا. غذاها



به نظر خیلی خوشمزه می‌آیند!»

کتی و شارلوت گفتند:

- راستی، پدر...

- ... امسال قرار است

که...

- ... برای جشن

تخم‌مرغی چکار کنیم؟

دخترها همیشه جمله‌های همدیگر را تمام
می‌کردند و طوری حرف می‌زدند که انگار یک
نفر هستند.

